

## ۰۸۱ - شخصیت به خود است نه به پدران، ثروت، هنر و علم و...

### داستان شماره ۱:

داریم که از دانش و فهم چیز زیادی بهره نبرده است و از فضای روزگار وضع خوبی هم نداشت؛ دری به تخته خورد و با تجارت کاذب مشتکی پول در آورد بطوریکه من با تحصیلاتم به ثروت او غبطه می خوردم. روزی همسفر شدیم به مشهد، اصرار کرد که به هتل همای مشهد برویم، من زیاد تمایلی به اینجور چیزها نداشتیم و با اصرار خانواده رفتیم و از مغازه های آنجا دیدار کردیم؛ از جلو یک ساعت فروشی رد شدیم و او یکباره بداخل مغازه رفت و ساعتی را نشان داد و طوری حرکت کرد که صاحب مغازه مجبور شد به دم در مغازه بیاید و قیمت ساعت را که یک و نیم میلیون تومان بود را بگوید. او که خیلی به خود می بالید ساعتش را که عیناً همان ساعت داخل ویتترین بود را نشانم داد و گفت: تازه ساعت من نمی دانم چی چی اضافه دارد و ۲ میلیون می ارزد. من خیلی ناراحت شدم زیرا تمام این نقشه ها را ریخته بود که ساعتش را به من پُر بدهد. بعد چند وقت او که باصطلاح سر به آسمان می سایید، معتاد شد و بعد هم ورشکست شد و الآن با قرض و قوله زندگی را می چرخاند و چند ماهی هم به خاطر چک به زندان افتاد و چون هنر و سواد هم ندارد، هیچ کاری ازش بر نمی آید. فلذا در امتحان خداوند رفوزه شد و خودش را خراب کرد. حالا من به روزهایی که به او غبطه می خوردم افسوس می خورم که از همان اول هم حال او غبطه خوردن نداشت زیرا کف روی آب هر چه بزرگتر بشود عمرش کوتاهتر می شود ولی آن آب زلال و حیات بخش است که می ماند و می گذرد.